

بررسی انواع «نماد» در شعر فروغ فرخزاد

سیده آرزو موسوی فارمد^۱

چکیده

نماد زادگاه هنر است و با عینی ترین و ملموس ترین گفتار انسانی یعنی شعر ارتباطی گسترده دارد. مساله اصلی در این مقاله بررسی انواع «نماد» در شعر فروغ فرخزاد است. فروغ را می توان در زمره آن دسته از شاعران معاصر فارسی دانست هر یک از شاعران علاوه بر آن که از نمادهای طبیعی بهره جسته اند، برخی نمادهای اختصاصی نیز آفریده اند که به شهرت و ماندگاری شعرشان کمک کرده است. در این مقاله برخی نمادهای طبیعی (مانند اقیانوس، دریا، مرداب، برف و...) و برخی نمادهای اختصاصی (مانند هفت سالگی، جمعه، شرم شکوفه، ماران و...) به تفکیک بررسی و تحلیل شده اند. یافته های این مقاله نشان می دهد که فروغ در شعر خویش بارها از کارکرد نمادین طبیعت بهره جسته است. در شعر او مرداب نماد انزوا و تنهایی به عنوان یکی از دستاوردهای منفی زندگی مدرن بشر امروزی است. در نقطه مقابل، اقیانوس در نگاه عاشقانه فروغ می تواند نماد شکوه و هیبت توام با غربت و دوری باشد. فروغ نومیدانه و بدون اینکه تلاش کند فرد دیگری را عامل یاس و اندوه خود بداند، خویشتن خویش را مقصر می خواند و چندان امیدی به رخت بر بستن این اندوه و یافتن کسی که درکش کند را ندارد. فروغ در عصری که عمده ی شاعران فارسی به تبلیغ اندیشه شان می پردازند تا حد ممکن سعی کرده است که شعرش ابزاری برای بیان اندیشه هایش نباشد بلکه عواطف و تجربه های انسانی را در عالی ترین وجه زبانی بیان کند. واژگان کلیدی: فروغ فرخزاد، نماد، نمادهای طبیعی، نمادهای اختصاصی

۱. مقدمه

نماد را معمولاً برابر با symbol پذیرفته اند و گاه واژه های رمز، نشانه و مظهر را نیز معادل این کلمه دانسته اند. نماد به عنوان چیزی تعریف می شود که به جای چیز دیگری قرار گرفته باشد، به عبارت دیگر، چیزی است که معنای خود را بدهد و جانشین چیز دیگری نیز بشود یا چیز دیگری را القا کند. وقتی گل سرخی را با تأکید و تکرار توصیف می کنیم، گل همان گل سرخ است اما چیزی بیشتر از خودش نشان می دهد که ذهن ما را به خود جلب می کند؛ مثلاً "ما را به یاد جوانی و زیبایی و عشق می اندازد؛ یعنی گل سرخ در عین حال که گل سرخ است، « نماد » جوانی و زیبایی و عشق هم هست. (میرصادقی، ۱۳۹۰: ۶۶۱-۶۶۲)

نماد در حوزه های گوناگون دانش بشری نقش بنیادی دارد و تمامی زمینه های علوم باطنی و معنوی را دربرمی گیرد. نماد زادگاه هنر است و با عینی ترین و ملموس ترین گفتار انسانی یعنی شعر ارتباطی گسترده دارد (رکنی، ۱۳۹۳: ۱) نماد یا رمز چیزی است از جهان شناخته شده و قابل دریافت و تجربه از طریق حواس که به چیزی از جهان ناشناخته و غیر محسوس، یا به مفهومی جز مفهوم مستقیم و متعارف خود اشاره کند به شرط آن که این اشاره مبتنی بر قرار داد نباشد و آن مفهوم نیز یگانه مفهوم قطعی و مسلم آن تلقی نگردد. بنابراین به به اختصار بیشتر می توان نماد را نشانه ای پیدا از واقعیتی ناپیدا شمرد. (پورنامداریان، ۱۳۸۶: ۲۳)

نمادها معمولاً به چهار دسته تقسیم می شوند:

الف) دلالتگر (significative) که همان نشانه های قراردادی و اختیاری هستند مانند علامت ها و نشانه هایی که در علوم مختلف به کار می برند.

ب) استعاری (metaphoric) که هم دلالتگر و هم صورتی طبیعی به همراه دارند مانند روباه و شیر که بر انسانهای حيله گر و شجاع دلالت دارند.

پ) یادبودی (commemorative) که بر خاطره رویدادی واقعی می افزاید.

ت) قدسی (sacramental) مانند نمادهایی که در آئین‌ها و اساطیر به کار می‌روند (رکنی، ۱۳۹۳: ۲)

نمادگرایی یعنی اینکه کسی بتواند افکار و عقاید خود را هوشمندانه و ظریف، با به کارگیری رمزها و سمبل‌ها بازنمایی کند. «این مقوله معمولاً به جای پرداختن به ظواهر و تجلیات بیرونی پدیده‌ها، به مطرح کردن مفاهیم پرزرفا، نکات لطیف و در عین حال بنیادی، بازتاب لایه‌های نهان روان آدمی و گزارش احساسات و عواطف فراگیر و جمعی انسان می‌پردازد و فقط در حیطه آیین، رسوم و باورهای قومی و نژادی محصور و زندانی نمی‌شود بلکه در برگزیده تمام ابعاد اساسی زندگی و سرنوشت آدمی است» (خادمی کولایی، ۱۳۸۷: ۲۳۱)

نمادگرایان یا سمبولیست‌ها آن دسته از شاعران هستند که اشعارشان همواره به چند اصل کلی متوجه است:

الف) به اشکال، نمادها (سمبل)، آهنگ‌ها و قوانینی که نه عقل و منطق بلکه احساسات آنها را پذیرفته است توجه دارند.

ب) تا حد توان و امکان باید از واقعیت عینی Objective دور و به واقعیت ذهنی (Subjective) نزدیک شد.

پ) هر خواننده‌ای اثر ادبی را به نسبت درک و احساس خود می‌فهمد، ایشان برای شعر مقام مشابه به موسیقی قایل هستند که شعر از راه آهنگ کلمات: حالات روحی و احساساتی را به طور غیرمستقیم به خواننده القا می‌کند. استفاده از نماد به شاعر کمک می‌کند تا شعر او را هرکس بنا به درک و احساس خود بفهمد.

ت) آنها می‌کوشند حالت غیرعادی روحی و معلومات نابهنگامی را که در ضمیر انسان پیدا می‌شود در اشعار و آثارشان بیان کنند و بیافرینند (داد، ۱۳۸۰)

«در نمادپردازی یا سمبولیسم، مضامین، کردارها و شخصیت‌ها در نگاه اولیه و سطحی به معنای ارجاعی، قاموسی و عادی خود جلوه‌گر می‌شوند ولی با کمی دقت و ژرف‌نگری می‌توانیم به مفاهیم ذهنی پیچیده، انتزاعی و پنهان در ورای معنای معمولی آن پی ببریم» (خادمی کولایی، ۱۳۸۷: ۲۳۱)

۲. بررسی انواع نماد در شعر فروغ فرخزاد

گونگونی نمادها را به شیوه‌های مختلف دسته‌بندی کرده‌اند. در این مقاله انواع نماد در شعر فروغ بر اساس طبقه‌بندی زیر بررسی می‌شود:

الف) طبیعی: مثل گل که نماد زیبایی است و زالو که نماد جنایتکار است. آب که نماد تطهیر، لاله، نماد پاکی و جوانی و شهید است و یا آب که نماد آرامش، ملامت، مداومت، آسودگی، صلح، هستی، هستی بخش، پاکی و پاک‌کنندگی است. نمادهای طبیعی در بعضی موارد دوقطبی هستند و با توجه به زمینه کاربریشان، معانی متفاوتی می‌یابند؛ چنان که آب در صورتی که به سیل یا طوفان تبدیل شود، می‌تواند عامل تخریب‌کننده نیرومندی باشد و بدین ترتیب، علاوه بر نمایش آسودگی و صلح، مظهری از وحشت و هرج و مرج نیز باشد

ب) مستور یا اختصاصی: که تنها در اثر یک شاعر و نویسنده جنبه نمادین یافته است و وقتی از آنها اسمی به میان می‌آید زود آن نوشته به ذهن‌خطور می‌کند؛ مانند اشعار حافظ که پیرمغان، عشق، باده، خرابات، رند و... در دیوان حافظ از بسامد بالایی برخوردار است و تا حد زیادی زبان او را نمادین ساخته است (صرفی، ۱۳۷۴: ۲۸).

۲-۱. نمادهای طبیعی

۲-۱-۱. دریا و اقیانوس

دریاها و اقیانوس‌ها از مهم‌ترین نمادهای طبیعی در شعر فروغ هستند. آب بی‌کران (اقیانوس) در شعر فروغ می‌تواند نماد خواهش‌های بی‌پایان جسمی (غرایز جنسی) انسان باشد که فروغ شخصیت و هویت خویش را همچون جزیره‌ای سرگردان در آن می‌داند:

من عریانم، عریانم، عریانم

مثل سکو تهای میان کلام های محبت
و زخم های من همه از عشق است
از عشق، عشق، عشق
من این جزیره سرگردان را
از انقلاب اقیانوس
و انفجار کوه گذر داده ام
و تکه تکه شدن، راز آن وجود متحدی بود
که از حقیرترین ذره هایش آفتاب به دنیا آمد

(دیوان : ۱۷۵)

در شعر آیه های زمینی، از خشکیدن ماهی ها به دریاها سخن به میان می آید:
آنگاه

خورشید سرد شد

و برکت از زمین ها رفت

و سبزه ها به صحراها خشکیدند

و ماهیان به دریاها خشکیدند

و خاک مردگان را

زان پس به خود

نپذیرفت

(دیوان : ۲۳۲)

برخی از منتقدین، این شعر را مرثیه ای برای از بین رفتن ایمان مردم می دانند: « آیه های زمینی » فروغ فرخ زاد آفرینشگر جهانی است که با تمام داشته هایش نام ایمان را از فرهنگ خود خط زده است، هر چند در رویه ی اول این شعر زیاد با دغدغه هایی معنوی مواجه نیستیم اما فروغ فرخ زاد به خلق جهانی می پردازد که دلیل اینگونه بودن هاش از بین رفتن عنصر ایمان در میان مردم است « (جلالی، ۶: ۱۳۷۷).

با این وجود در اشعار عاشقانه فروغ، آبی بی کران دریاها مورد ستایش عاشق واقع می شود. در تصویر عاشقانه ای که فروغ در شعر « دریایی » می آفریند، امواج دریا باعث وصل عاشق و معشوق می شوند:
یکروز بلند آفتابی

در آبی بیکران دریا

امواج ترا به من رساندند ...

چشمان تو رنگ آب بودند

آن دم که ترا در آب دیدم

در غربت آن جهان بی شکل

گویی که تو را بخواب دیدم ...

در ما تب تند بوسه می سوخت

ما تشنه خون شور بودیم

در زورق آبهای لرزان

(دیوان : ۷۳)

بازیچه عطر و نور بودیم

فروغ در انتهای این شعر تعبیر « خدای دریا » را به کار برده است که از نظر او در غربت به سر می برد:

پنداشتم آن زمان که عطری

باز از گل خوابها تراوید

یا دست خیال من تنت را
از مرمر آبها تراشید
پنداشتم آن زمان که رازیست
در زاری و هایهای دریا
شاید که مرا بخویش می خواند
در غربت خود خدای دریا

(دیوان: ۷۳)

در کاربرد نمادین دیگری، «مضطربِ خونسرد» دو صفت متناقض است برای موصوف «دریا». واضح است که وجود این دو صفت در آن واحد در یک چیز امکان پذیر نیست:

و در آن دریای مضطربِ خونسرد
از صدف های پر از مروارید
و در آن کوه غریب فاتح
از عقابان جوان پرسیدیم
که چه باید کرد

(دیوان: ۱۱۵)

فروغ در شعر «تولدی دیگر» پری کوچک غمگین خود را ساکن اقیانوس می داند. اقیانوس در این شعر می تواند نماد شکوه و هیبت توام با غربت و دوری باشد:

من

پری کوچک غمگینی را

میشناسم که در اقیانوسی مسکن دارد

و دلش را در یک نی لبک چوبین

می نوازد آرام، آرام

پری کوچک غمگینی

که شب از یک بوسه میمیرد

و سحرگاه از یک بوسه به دنیا خواهد آمد

(دیوان: ۹۸)

فروغ همچنین ترکیب «انقلاب اقیانوس» را آفریده است که می تواند اشاره به گستردگی و هیاهوی دلمشغولی های دنیای جدید باشد:

من این جزیره سرگردان را

از انقلاب اقیانوس

و انفجار کوه گذر داده ام

و تکه تکه شدن، راز آن وجود متحدی بود

که از حقیرترین ذره هایش آفتاب به دنیا آمد

(دیوان: ۱۷۵)

۲-۱-۲. مرداب

یکی دیگر از نمادهای طبیعی در شعر فروغ، مرداب است. او سکون و راکد بودن آب در مرداب را به عنوان وجه منفی در نظر گرفته و مرداب همواره در شعر او نماد پستی، ذلت و نقصان است:

آه اگر راهی به دریایم بود

از فرو رفتن چه پروایم بود

گر به مردابی ز جریان ماند آب

از سکون خویش نقصان یابد آب

(دیوان: ۲۲۹)

در شعر «مرداب» فروغ بین جاری بودن رودها و دریاها و راکد بودن تقابل ایجاد شده است. فروغ آهوان دشتها که نماد انسان های خوشبخت هستند را سرشار از غنای دریاها می داند و خویشتن بی خواب را مبتلا به مرگ در مرداب:

آهوان، ای آهوان دشتها
گاه اگر در معبر گلگشت ها
جویباری یافتید آوازخوان
رو به استغناى دریاها روان
جاری از ابریشم جریان خویش
خفته بر گردونه طغیان خویش
یال اسب باد در چنگال او
روح سرخ ماه در دنبال او
ران سبز ساقه ها را میگشود
عطر بکر بوته ها را میربود
بر فرازش، در نگاه هر حباب
انعکاس بیدریغ آفتاب
خواب آن بیخواب را یاد آورید
مرگ در مرداب را یاد آورید

(دیوان: ۸۷)

فروغ، بسیاری از جلوه های زندگی مدرن را مردابی در نظر می گیرد که مرگ در آن منحصر به افراد معمولی نیست. او حتی روشنفکرانی که در خیال خود به فکر نجات جامعه هستند را در منجلاب این جامعه ی پست شریک می داند:

مرداب های الکل

با آن بخار گیس مسموم
انبوه بی تحرک روشنفکران را
به ژرفنای خود می کشید

(دیوان: ۲۳۲)

۲-۱-۳. باران و برف

باران و برف از دیگر نمادهای طبیعی در شعر فروغ هستند. فروغ از صدای شر شر باران برای غنای موسیقی شعر خویش بهره جسته است:

کسی که آمدنش را

نمیشود گرفت

و دستبند زد و به زندان انداخت

کسی که زیر درختهای کهنه ی یحیی بچه کرده است

و روز به روز

بزرگ میشود، بزرگ میشود

کسی که از باران، از صدای شرشر باران، از میان پیچ و پیچ

(دیوان: ۲۳۷)

گلهای اطلسی

در شعر بالا تکرار شر شر و پیچ باعث زیبایی کلام می شود. «تکرار در زیباشناسی هنر از مسایل اساسی است. کورسوی ستاره ها، بال زدن پرندگان به سبب تکرار و تناوب است که زیباست. صدای غیر موسیقایی و

نامنظم را که در آن تناوب و تکرار نیست باعث شکنجه ی روح می دانند. حال آنکه صدای قطرات باران که متناوباً تکرار می شود، آرام بخش است. قافیه و ردیف در شعر فارسی تکرار است. انواع تکرار چه در شعر قدیم و چه در شعر نو دیده می شود و اصولاً تکرار را باید یکی از مختصات سبک ادبی قلمداد کرد.» (شمیسا، ۱۳۷۴: ۶۳)

دیگر صدای آب نمی آمد

فکر چه بود؟ گریه پیر تو

کاو را به دیده خواب نمی آمد

بار دگر نگاه پریشانم

برگشت لال و خسته به سوی تو (دیوان: ۴۲)

فروغ عاصی و عصبی است و طبیعی است اگر تکرار، خصوصاً جهت تأکید، جز لاینفک عناصر سبک ساز شعرهایش باشد و ذوق و ظرافت آهنگینش باعث واج آرای های زیبا گردد. فروغ با هوشمندی از تأثیر بار اصوات بر ساخت و بافت شعر و بر روان مخاطب آگاه است. او در شعر زیر با تکرار جمله «پشت شیشه برف می بارد» سعی دارد توجه مخاطب را به عمق اندوه خویش جلب نماید:

پشت شیشه برف می بارد

پشت شیشه برف می بارد

در سکوت سینه ام دستی

دانه ی اندوه می کرد. (دیوان: ۱۵۴)

برف در شعر فروغ نماد پاکی و طهارت است. بارش برف که به آرامی رخ می دهد به تمام محیط پیرامون شاعر (نردبام، درخت های کاج و ...) جلوه ای تازه داده و گویا آنها را تطهیر می کند:

پاکیزه برف من، چو کرکی نرم،

آرام میبارید

بر نردبام کهنه چوبی

بر رشته سست طناب رخت

بر گیسوان کاج های پیر

و فکر می کردم به فردا، آه

فردا

www.anjomanfarsi.ir

حجم سفید لیز (دیوان: ۱۸۲)

در شعر «کاش چون پاییز بودم»، اشک های عاشقانه شاعر به باران تشبیه شده است:

آسمان سینه ام پر درد می شد

ناگهان توفان اندوهی به جانم چنگ می زد

اشگ هایم همچو باران

دامنم را رنگ می زد (دیوان: ۷۹)

در سطرهای پایانی شعر «در غروبی ابدی» فروغ آرزوی باریدن از ابری بزرگ را می کند. این تصویر در کنار تصاویر دیگری که همگی نشان دهنده خواهش های جسمانی در یک عشق زنانه هستند، جالب توجه است:

سخنی باید گفت

در سحرگاهان، در لحظه لرزانی

که فضا همچون احساس بلوغ

ناگهان با چیزی مبهم میآمیزد

من دلم میخواهد
که به طغیانی تسلیم شوم
من دلم میخواهد
که ببارم از آن ابر بزرگ
من دلم میخواهد
که بگویم نه نه نه نه نه
(دیوان: ۹۶)

۲-۲. نمادهای اختصاصی

۲-۲-۱. هفت سالگی

یکی از مهم ترین نمادهای اختصاصی که به صورت حسرت یا شکوائیه در شعر فروغ مطرح شده، « هفت سالگی است» است. انسان در هر سنی ممکن است از دوران خوش گذشته ی خود حسرت بخورد و علت این امر نارضایتی از زمان حال است. حسرت دوران خوش گذشته برای انسان های مختلف، شکل های گوناگونی دارد. ممکن است برخی به سبب از دست دادن دوران خوش کودکی، بعضی دیگر و معمولاً افراد پیر و سالخورده به علت از بین رفتن جوانی و سلامتی که از آن برخوردار بوده اند و گروهی دیگر هم به علت دیگر حسرت و تأسف بخورند. کالریج درباره ی شاعر می گوید: «شاعر کسی است که سادگی دوران کودکی را با نیروها و توانمندی های دوران بزرگسالی پیوند می دهد... و همه چیز را با طراوت و اعجاب و شگفتی یک کودک مورد تأمل و دقت قرار می دهد» (کالریج، ۱۳۸۳: ۹۲). به هر حال، بازتاب این حسرت ها را به وفور می توان در شعر های شاعران دوره های مختلف دید. «در ادبیات سنتی ما افسوس بر گذشته و گلابیه از زمان حال مضمون مسلط است» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۵۹).

حس نوستالژیک فروغ نسبت به دوران پاک و صفا و صداقت کودکی که در نماد « هفت سالگی » تجلی می یابد، تعبیر عاشقانه و شاعرانه ای است از غربت انسان مدرن در دنیای ماشینی و خالی از ذوق و احساس که حداقل برای شاعران متفکران و روشنفکران غیر قابل تحمل است. او بر این باور است که اوج لذت دنیوی را در هفت سالگی تجربه کرده و پس از آن همیشه در حسرت آن لحظه ی ناب مانده است:

هفت سالگی
ای هفت سالگی

ای لحظه ی شگفت عزیزم

بعد از تو هر چه رفت، در انبوهی از جنون و جهالت رفت
بعد از تو پنجره که رابطه ای بود سخت زنده و روشن

میان ما و پرنده

میان ما و نسیم

شکست

شکست

شکست (دیوان: ۲۸۹)

در این شعر تعبیر غرق شدن عروسک دوران کودکی در آب مشاهده می شود. این عروسک که نماد رویاهای دوران کودکی است در آب که نماد بی رحمی دنیای بزرگسالی است، غرق می شود:

بعد از تو آن عروسک خاکی

که هیچ چیز نمی گفت، هیچ چیز بجز آب، آب، آب

در آب غرق شد. (دیوان: ۲۸۹)

۲-۲-۱ جمعه

«جمعه» نماد اختصاصی دیگر شعر فروغ است :

جمعه ساکت

جمعه متروک

جمعه چو او کوچه های کهنه غم انگیز

جمعه اندیشه های تنبل بیمار

جمعه خمیازه های موزی کشدار

جمعه بی انتظار جمعه تسلیم (دیوان: ۲۱۲)

جمعه نماد سکون، نومییدی و پوچ گرایي شاعر است. در حالی که امیدواری اجتماعی بیشتر مرتبط با اشعار دوران جوانی اش است، بیشترین ناامیدی و پوچ گرایي فردی فروغ در آخرین سالهای زندگی اوست. دکتر شفيعی کدکنی در این باره می‌گوید: «همه چیز در شعر فروغ لرزان است. او هیچ وقت نمی‌گوید مضطربم او اضطراب را نشان می‌دهد. این اضطراب را در وصف‌های شعر او می‌توان احساس کرد که پیوسته از «رشته سست طناب رخت» و «حجم سفید لیز» و «سایه مغشوش» و «طرح سرگردان پرواز کبوترها» و ... سخن می‌گوید. تقریباً دیوان تولدی دیگر و دفتر بعدیش ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد بیش و کم رسالت چنین پیامبری است. (شفيعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۷۰ - ۷۱)

در شب کوچک من دلهره ویرانی است

گوش کن وزش ظلمت را می‌شنوی؟

در شب اکنون چیزی می‌گذرد

ماه سرخ است و مشوش

و بر این بام که هر لحظه در او بیم فرو ریختن است

ابرها همچون انبوه عزاداران

لحظه باریدن را گویی منتظرند (دیوان: ۱۸۸)

«انسان تنها موجودی است که وجود بر او گشوده است و لذا احتمالاً تنها موجودی است که به مرگ می‌اندیشد و از مرگ می‌ترسد. پس هرگونه ادعا مبنی بر عدم واهمه از مرگ، اگر نشان علو روح و لمس باقی و رسیدن به مرتبه عین الیقین در نزد عرفا و شهدا نباشد، نشان فقدان درک از کل و محجوب بودن از وجود و نوعی حیات شبه نیست انگارانه است که به درجات مختلف، ممکن است شدید یا ضعیف باشد» (فاموری، ۱۳۸۸: ۳)

افسردگی، و بدبینی به حال و آینده و جستن آرامش و خوشبختی در روزهای خوش کودکی از مختصات شعر فروغ است:

صدای باد می‌آید

صدای باد می‌آید، ای هفت سالگی (تولدی دیگر: ۳۹)

تنهایی به عنوان یکی از دستاوردهای منفی زندگی مدرن بشر امروزی، از ویژگی‌های شعر فروغ است. این تنهایی به معنای در جمع نبودن نیست؛ بلکه مقصود از آن، درک نشدن توسط اطرافیان است، زیرا زندگی ماشینی روابط انسانی را بر مبنای برخورد منافع تعیین می‌کند. و آن تنهایی که فروغ از آن سخن می‌گوید تنهایی مضاعفی است که زن شرقی با آن دست به گریبان است :

روی خط کج و معوج سقف

چشم خود را دیدم

چون رطیلی سنگین

خشک می شد درکف، در زردی، در خفقان
داشتم با همه جنبش هایم
مثل آبی راکد
ته نشین می شدم آرام آرام
(دیوان : ۹۳)

۲-۲-۳ ضد آرمان شهر (dystopia)

در شعر فروغ نه تنها نشانه ای از آرمان شهر مشاهده نمی شود، بلکه او با لحنی کنایه آمیز هر گونه آرمان شهر موعودی را عبث می پندارد و بر عکس از آینده ی بسیار سیاهی که در انتظار انسان مدرن است خبر می دهد:
آنگاه

خورشید سرد شد
و برکت از زمین ها رفت
و سبزه ها به صحراها خشکیدند
و ماهیان به دریاها خشکیدند
و خاک مردگان را
زان پس به خود
نپذیرفت
(دیوان : ۲۳۲)

برخی از منتقدین، این شعر را مرثیه ای برای از بین رفتن ایمان مردم می دانند: « آیه های زمینی » فروغ فرخ زاد آفرینشگر جهانی ست که با تمام داشته هایش نام ایمان را از فرهنگ خود خط زده است، هر چند در رویه ی اول این شعر زیاد با دغدغه هایی معنوی مواجه نیستیم اما فروغ فرخ زاد به خلق جهانی می پردازد که دلیل اینگونه بودن هاش از بین رفتن عنصر ایمان در میان مردم است « (جلالی، ۶: ۱۳۷۷).
فاجعه ی مورد نظر فروغ منحصر به افراد معمولی نیست. او حتی روشنفکرانی که در خیال خود به فکر نجات جامعه هستند را در منجلاب این جامعه ی پست شریک می داند:

مرداب های الکل
با آن بخار گس مسموم

انبوه بی تحرک روشنفکران را
به ژرفنای خود می کشید
(دیوان : ۲۳۲)

اشعار واپسین فروغ با همه گرایش به لحظه های فردی، از نظر جنبه ی اجتماعی بسیار قابل تامل است (عروسک کوکی، آیه های زمینی، ای مرز پرگهر، دیدار در شب) که چگونه در مرز دریافت های اجتماعی شعر او با شعر تواناترین گویندگان معاصر (اخوان ثالث، شاملو) برابری می کند:

خورشید مرده بود
خورشید مرده بود و فردا
در ذهن کودکان
مفهوم گنگ گمشده ای داشت
آنها غرابت این لفظ کهنه را
در مشق های خود
با لکه درشت سیاهی
تصویر می نمودند
(دیوان : ۲۳۹)

و با شهامت و صداقت چنین تصویری از محیط زندگی خود می دهد که:
 من در این میان توده ی سازنده ای قدم به عرصه ی هستی نهاده ام
 من در میان توده سازنده ای قدم به عرصه هستی نهاده ام
 که گرچه نان ندارد اما به جای آن میدان دید و باز و وسیعی دارد
 که مرزهای فعلی جغرافیایش
 از جانب شمال به میدان پر طراوت و سبز تیر
 و از جنوب به میدان باستانی اعدام
 و در مناطق پر ازدحام به میدان توپخانه رسیده ست (دیوان : ۲۵۱).

۲-۲-۴ زن عاشق

یکی از نمادهای اختصاصی در شعر فروغ، « زن عاشق » است. عمده ی شعر های فروغ عاشقانه است. البته شعر عاشقانه در ادبیات فارسی فراوان است. اما وجه تمایز شعر فروغ با دیگر عاشقانه ها، تاکید او بر « عشق زنانه » است. در شعر او زن با گفتار و کردار زنانه عاشق می شود. هم از این روست که « زن عاشق » را می توان از نمادهای اختصاصی شعر وی بر شمرد:

شهریست در کناره آن شط پر خروش
 با نخلهای درهم و شبهای پر ز نور
 شهریست در کنار آن شط و قلب من
 آنجا اسیر پنجه یک مرد پر غرور
 (یادی از گذشته: ۱۳)

وجه متمایز دیگر « زن عاشق » در شعر فروغ آن است که عشق او با تمنیات جسمانی همراه است و خبری از عشق وهم آلود و اثیری نیست:

دیدم که در وزیدن دستانش
 جسمیت وجودم
 تحلیل می رود
 (دیوان : ۱۰۶)

تورا می خواهم و دانم که هرگز
 به کام دل در آغوشت نگیرم
 (اسیر: ۹)

عشق فروغ، عشقی عام، ذهنی، عرفانی نبوده؛ بلکه تجربه ی غرایز، عواطف و حس های پوستی ناشی از زنانگی خود او است. در شعر معشوق من، از دید «زن عاشق» چنین تغزلی آمده است:

معشوق من
 گوئی ز نسل های فراموش گشته است
 گوئی که تاتاری
 در انتهای چشمانش
 پیوسته در کمین سواری ست
 گوئی که بربری
 در برق پر طراوت دندانهایش
 مجذوب خون گرم شکاریست

باید که عطر بوسه خاموشش
با ناله های شوق بیامیزد
در گیسوان آن زن افسونگر
دیوانه وار عشق و هوس ریزد
باید شراب بوسه بیاشامد
از ساغر لبان فریبایی
مستانه سر گذارد و آرامد
بر تکیه گاه سینه زیبایی
(شعله رمیده: ۴۹)

۲-۲-۵. ماران

در شعر مرد ستیزِ فروغ « ماران » نماد اختصاصی افراد منفعت طلب جامعه (به ویژه مردان) هستند:

و این جهان به لانه ی ماران مانند است
و این جهان پر از صدای حرکت پاهای مردمی است
که همچنان که تو را می بوسند
در ذهن خود طناب دار تو را می بافند
(ایمان بیاوریم...: ۵)

نگاه و احساس بسیار منفی و پرخاشگرانه و توأم با سوء ظن نسبت به مردان از مضامین نمادین شعر اوست .
بخش اعظم شعرهای مجموعه اسیر فروغ اختصاص دارد به حملات تند به مرد و گلابه از بی وفایی او:

ز بدبخت دل افسرده
بیر از یاد دمی اورا

این خطا بود که ره دادی

به دل آن عاشق بد خورا

(دیوان: ۴۷)

ای زن که دلی پر از صفا داری

از مرد وفا مجو، مجو هرگز

او معنی عشق را نمی داند

راز دل خود به او مگو هرگز

(دیوان: ۴۱)

انتقادهای تند اجتماعی که در اشعار فروغ با زبان طنز و ریشخند در شعرهای « به علی گفت مادرش روزی » و « ای مرز پرگهر » دیده می شود، مصداق دیگری از ستیز با سنت های جامعه است اصولاً سرکشی این شاعر در برابر قوانین تحمیلی اجتماع از خصوصیات بارز شعر وی است :

من دلم می خواهد

که بگویم نه نه نه نه

(دیوان : ۱۷۸)

۲-۲-۶. شرم شکوفه

« شرم شکوفه» یکی دیگر از نمادهای اختصاصی در شعر فروغ است که بر باکره بودن روح و روان تکیه دارد تا باکره بودن جسم زن. در جامعه سنتی ایران، باکره بودن دختر در ازدواج، یک ارزش فردی و اجتماعی است. حال آن که در عصر تکنولوژی و در روزگاری که می توان به طور تصنعی باکرگی ایجاد کرد، افرادی که بر این سنت - به جای تکیه بر نجابت درونی زن- تاکید دارند، مورد انتقاد فروغ واقع می شوند. با توجه به اینکه ترمیم باکرگی در اصطلاح «گلدوزی» نامیده می شود، فروغ استعاره های تازه را با بیان تغزلی- شرم شکوفه و زنبق تنم در شعر روی خاک، کتاب تولدی دیگر- به کار می برد:

دل گمره من چه خواهد کرد؟

من ز شرم شکوفه لبریزم

(دیوان: ۱۲۲)

در تنی که شبنمیست

روی زنبق تنم

(دیوان: ۱۲۲)

زرقانی کانون شعر فروغ را مبارزه با سنت مرد سالار و همه شعرش را در خدمت همین هدف می داند و معتقد است که در «تولدی دیگر» و «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» نیز کانون همان است و تغییر دیدگاه شاعر به معنای تغییر شیوه مبارزه است در حالی که اصل مسأله همچنان پا برجاست (زرقانی، ۱۳۸۴: ۴۱۵)

۳. نتیجه گیری

یافته های این مقاله نشان می دهد که نمادهای طبیعی و اختصاصی در اینکه شعر فروغ فرخزاد در زمینه ی بازتاب عواطف و روحيات عمیق زنانه پیشتاز زنان شاعر است، نقش درخور توجهی دارد. بررسی نمادهای طبیعی در شعر فروغ نشان می دهد که او در تصاویر عاشقانه در شعر خویش بارها از کارکرد نمادین طبیعت بهره جسته است. در شعر او از تمایل غریزی انسان به عشق به تمایل خواهش شفاف آب به جاری شدن تعبیر شده است. در شعر او مرداب نماد انزوا و تنهایی است. تنهایی به عنوان یکی از دستاوردهای منفی زندگی مدرن بشر امروزی، از ویژگی های شعر فروغ است. فروغ سکون و راکد بودن آب در مرداب را به عنوان وجه منفی در نظر گرفته و مرداب همواره در شعر او نماد پستی، ذلت و نقصان است. در شعر «مرداب» فروغ بین جاری بودن رودها و دریاها و راکد بودن تقابل ایجاد شده است. فروغ آهوان دشتها که نماد انسان های خوشبخت هستند را سرشار از غنای دریاها می داند و خویشتن بی خواب را مبتلا به مرگ در مرداب. فروغ، بسیاری از جلوه های زندگی مدرن را مردابی در نظر می گیرد که مرگ در آن منحصر به افراد معمولی نیست. او حتی روشنفکرانی که در خیال خود به فکر نجات جامعه هستند را در منجلاب این جامعه ی پست شریک می داند. در شعر دیگری از فروغ، تعبیر غرق شدن عروسک دوران کودکی در آب مشاهده می شود. این عروسک که نماد رویاهای دوران کودکی است در آب که نماد بی رحمی دنیای بزرگسالی است، غرق می شود. دریاها و اقیانوس ها از مهم ترین نمادهای طبیعت در شعر فروغ هستند. اقیانوس در نگاه عاشقانه فروغ می تواند نماد شکوه و هیبت توام با غربت و دوری باشد.

علاوه بر این بررسی نمادهای اختصاصی نشان می دهد که در زندگی شخصی فروغ، او زنی با موقعیت و روابط اجتماعی بالاست. او با طبقات مختلف اجتماعی روابط فعال دارد و همین موضوع در شعر او نیز تجلی یافته است. استفاده ی گسترده از زبان محاوره و تصاویر روزمره و صمیمی در این شعر دلیل محکمی بر توجه عمیق او به مردم اطرافش دارد. هم از این روست که او حتی ناراحتی های درونی و فردی اش را نیز با ارائه ی نمادی از محیط و جامعه ی اطراف خویش مطرح می سازد. فروغ خود را عضوی از مردم عادی تصور می کند، در این گونه شعر هاست که درد جامعه، درون او را بی نهایت آزار می دهد. او در حسرت آرمان های واقعی اجتماعی به ارزش های

دروغین و مبتذل زندگی نوین حمله می کند. فروغ نومیدانه و بدون اینکه تلاش کند فرد دیگری را عامل یاس و اندوه خود بداند، خویشتن خویش را مقصر می خواند و چندان امیدی به رخت بر بستن این اندوه و یافتن کسی که درکش کند را ندارد. فروغ در عصری که عمده ی شاعران فارسی به تبلیغ اندیشه شان می پردازند تا حد ممکن سعی کرده است که شعرش ابزاری برای بیان اندیشه هایش نباشد بلکه عواطف و تجربه های انسانی را در عالی ترین وجه زبانی بیان کند.

فهرست منابع و مآخذ:

- پورنامداریان، تقی، خانه ام ابری است: شعر نیما از سنت تا تجدد، سخن، تهران، ۱۳۸۶
- جلالی، بهروز، جاودانه زیستن در اوج ماندن، مروارید، تهران ۱۳۷۷
- خادمی کولایی، مهدی، نمادپردازی نباتی از منظر نقد اسطوره ای در شعر فارسی، مجله نقد ادبی، سال اول، شماره ۱، ۱۳۸۷
- داد، سیما، ۱۳۸۵، فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران: مروارید، ۱۳۸۵
- رکنی، محمد امین، نماد در ادبیات، مجله فرهنگی ادبی بیتوته، آبان ۱۳۹۳
- زرقانی، مهدی، چشم انداز شعر معاصر ایران، تهران، نشر ثالث با همکاری انتشارات دبیرخانه ی شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی. ۱۳۸۳.
- شمیسا، سیروس. سبک شناسی شعر، فردوس، ۱۳۸۳
- صرفی، رضا، فرهنگ عامه، بنیاد مطالعات فرهنگی ایران و هند، ۱۳۷۴.
- فاموری، مهدی، پوچ گرایی در شعر شاملو: نگاهی به برخی زمینه ها و وجوه نیست انگاری (نیپیلیسم) در شعر احمد شاملو، ویژه نامه مقالات جایزه ادبی ایران، ۱۳۸۸
- فرخزاد، فروغ، دیوان فروغ، تهران: شادان، ۱۳۸۳
- فرخزاد، فروغ، اسیر، تهران: شادان، ۱۳۸۳
- فرخزاد، فروغ، دیوار، تهران: شادان، ۱۳۸۳
- فرخزاد، فروغ، عصیان، تهران: شادان، ۱۳۸۳
- فرخزاد، فروغ، تولدی دیگر، تهران: شادان، ۱۳۸۳
- میر صادقی، جمال، ادبیات داستانی، تهران: انتشارات شفا، ۱، ۳۹۰.

مبایش ملی پژوهشهای شعر معاصر فارسی

www.anjomanfarsi.ir